

■ The Evolution of Objectifying Body in Architecture: From Anthropomorphism to the Phenomenal Body

Arezou Monshizade, PhD

Assistant Professor, Faculty of Architecture and Urban Planning, Art University of Tehran

The issue of human body has always been a concern throughout the history, having gone through various interpretations, and manifesting itself in architecture in a variety of ways. Today, we criticise the one-dimensional approach of designers to the body, particularly the emphasis on its objectivity, which seems to be influenced by the anthropomorphic views that attribute the human characteristics including human body to all areas of human thought and action including architecture.

The present study intends to analytically reread the undeniable relationship between body and architecture, as discussed in philosophy, sociology, art, and architecture. An investigation is, therefore, made about various narratives, together with an analysis of prevalent interpretations of the body – from the ‘objective body’ to the ‘phenomenal body’ – and how they are evolved. The results show that the confrontation of architectural thought with the objectifying of the body has led to the phenomenological ‘embodiment’. However, despite shifts in the interpretation of the body through lived experience, the body continues to be viewed anthropomorphically, and translated into the geometric, the formal and the numerical.

Keywords: Body, Architecture, Anthropomorphism, Objective body, Lived body.

سیر تحول تعین بدن در معماری: از بدن‌وارگی^۱ تا بدن‌پدیداری

آرزو منشی‌زاده^۲

دریافت: ۵ آبان ۱۳۹۹
پذیرش: ۲۱ تیر ۱۴۰۰
(صفحه ۲۰ - ۵)

استادیار دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه هنر

کلیدواژگان: بدن، معماری، آنترومورفیسم، بدن عینی، بدن زیسته.

چکیده

پرداختن به مقوله بدن دغدغه پیوسته حوزه اندیشه‌گری معماری تا به امروز بوده و بنا به تفسیر آن در هر دوره تاریخی، حضور متفاوتی در معماری و احکام طراحانه آن داشته است. امروزه رویکرد تک‌ساختی غالب طراحان به بدن و به تعبیری تأکید بر شیء‌گونه‌گی آن در امر معماری مورد نقد است؛ آنچه متأثر از نگاه آنتروپومورفیسم یعنی بسط ویژگی‌های انسانی از جمله خصوصیات بدنی او به حوزه اندیشه و عمل همچون معماری به نظر می‌رسد. در این پژوهش نگارنده، با محوریت سؤالات پژوهش و با بازخوانی تحلیلی آنچه در حوزه‌های فلسفه، جامعه‌شناسی، و هنر و معماری در خصوص نسبت انکارناپذیر بدن و معماری آمده، به بررسی سیر تحول صورت یافتن بدن در امر معماری و نحوه تداوم نگرش آنتروپومورفیک در این حوزه تا به امروز می‌پردازد. در این مقاله برای پاسخ به سؤالات، از طریق بررسی روایت‌ها و تحلیل تفاسیر مختلف بدن در پارادایم‌های غالب زمینه، اعم از بدن «عینی» تا «پدیداری»، به بیان تحلیلی از سیر تعین بدن در امر معماری پرداخته می‌شود. نتایج تحقیق گویای آن است که سیر تحول اندیشه معماری در تقابل با شیء‌گونه‌گی بدن به مباحث بدنمندی متأثر از پدیدارشناسی منجر شده و هرچند تفسیر انسان از ماهیت بدن خود

در تجربه زیسته‌اش از فضا تغییر کرده، ولی مواجهه معماران با مقوله بدن همچنان تداوم‌دهنده نگاه آنترومورفیک اعم از ترجمان هندسی، فرمی، و عددی بدن در امر معماری است.

مقدمه

اهمیت بدن را می‌توان در حوزه‌های مختلف علوم انسانی، که امروزه پیوند بسط و عمیقی با معماری یافته‌اند، دنبال کرد. بررسی سابقه تاریخی این رابطه نشان می‌دهد که تغییر معناداری در تفسیر بدن، فهم آن، و در نتیجه بازنمایی آن در معماری روی داده است. در واقع تفسیر انسان از موجودیت خود از جمله بدن خویش، در هریک از نظام‌های معرفتی و پارادایم‌های غالب زمینه، بر اندیشه معماری اثر داشته و در عمل معمارانه نیز عینیت یافته است. امروزه هرچند اندیشه معماری متأثر از رویکردهای روان‌شناسی

۱. بدن‌وارگی پیشنهاد نگارنده برای عنوان مقاله است که بر بدن عینی برگرفته از نگرش انسان‌وارگی یا انسان‌انگاری معادل آنترومورفیسم (Anthropomorphism) به معنی ایجاد یا القای ویژگی‌های انسانی از جمله شکل و فرم بدن به موجودات غیرانسانی (جاندار یا غیرجاندار) تأکید دارد.
2. a.monshizade@art.ac.ir

پرسش‌های تحقیق

۱. تفاسیر مختلف بدن مبتنی بر پارادایم‌های غالب زمینه چگونه در معماری تعین یافته است؟
۲. چگونه نگرش آنترومورفیک (انسان‌واره) به بدن در معماری تا به امروز تداوم یافته است؟

و پدیدارشناسی به تغییر تفسیر انسان از ماهیت بدن و رابطه‌اش با فضا منجر شده، ولی همچنان نگاه شیء‌گونه به بدن که خود معلول نگاه آنتروپومورفیسم (انسان‌وارگی) در سیر تاریخی اوست، دیده می‌شود؛ این یعنی همان چیزی که منجر به تداوم نگاه تک‌ساحتی دوران مدرن به بدن انسان تا به امروز در هر دو عرصه آموزش و حرفه معماری نیز شده است. بنابراین در این پژوهش ما با دو سؤال بنیادین روبه‌رو هستیم: یک، چگونه تعین بدن در معماری با توجه به تفاسیر مختلف بدن در پارادایم‌های غالب زمینه و دو، چگونگی تداوم و تعین نگرش تاریخی آنترومورفیک (انسان‌واره) تا معماری امروز.

منظور از تعین در این نوشتار، نحوه تحقق ذهنیت به عینیت مفاهیم مرتبط با بدن، در صورت و نمود معماری است که از نمود کاملاً عینی تا فقدان بدن قابل تفسیر است. در واقع نحوه حضور داشتن یا نداشتن بدن و چگونگی بازنمایی آن در امر معماری در این مقاله مورد بررسی است.

هرچند بدن و بدنمندی تاکنون موضوع کتاب‌ها و مقالات متعددی در حوزه‌های مرتبط با علوم انسانی به‌ویژه در منابع لاتین بوده، ولی در منابع فارسی به‌ندرت و در چند مقاله معدود در سال‌های اخیر انعکاس یافته و تبعاً خلاً آن در ادبیات تخصصی معماری و مبانی نظری مرتبط با رشته‌های طراحی مشهود است؛ بنابراین بنیان نظری این مقاله مبتنی بر آراء اندیشمندان غربی در بازه دوران کلاسیک تاکنون است و با توجه به نبود امکان بررسی همه تفاسیر در مجال این مقاله، به روایت افراد شاخص و صاحب‌نظر در حوزه‌های مختلف مبتنی بر منابع معتبر و پرارجاع بسنده شده است.

در این مقاله ضمن مرور پیشینه و ادبیات بدن و بدنمندی، سیر تحول تعین بدن در معماری در هفت مبحث در دوره‌های پیشامدرن، مدرن، پسامدرن، و فراپسامدرن با عنوان پارادایم‌های غالب زمینه بررسی می‌شود. نگارنده ابتدا به نگاه آنتروپومورفیک یا انسان‌واره از دوره کلاسیک تا رنسانس، که ایده تشبیه بنا به بدن را عینیت می‌بخشند، می‌پردازد؛ در بخش بعدی، نظریه‌پردازی‌های قرن هجدهم در پیوند با روان‌شناسی در حوزه «ایمپتی» یا همدلی، که شامل تفاسیر متفاوتی از بدن هستند، بررسی می‌شود؛ سپس بدن و بنا به‌مثابه ماشین حاصل نگاه صنعتی و زمینه‌ساز نگاه مدرنیستی در دو مقوله بدن مدولار و ارگونومیک در معماری معرفی می‌شود؛ بدن «تکه‌تکه» و «فقدان بدن» در بخش بعدی تفسیری از بدن در دوران پسامدرن است؛ مبحث ششم در مورد نگرش پدیدارشناسی به



بدن با عنوان بدن «پدیداری» است. و در مبحث پایانی فرضیه‌ای بر مبنای ظهور بدن‌های چندگانه در معماری در وضعیت کنونی مبتنی بر تحقیقات اخیر تحلیل می‌شود.

مرور پیشینه تحقیق

بدن از زمان ظهور تئوری‌های معماری در تألیفات معماری موضوعیت دارد و در دوران کنونی با تأکید بر ماهیت به‌هم‌پیوسته معماری با علوم انسانی مورد توجه بیشتری در تألیفات معماری به‌ویژه با رویکرد پدیدارشناختی قرار گرفته است؛ به پژوهش‌های مرتبط با بدن و تفسیر آن می‌توان در سه دسته‌بندی با عنوان ادبیات پژوهش توجه کرد: دسته اول پژوهش‌ها با رویکرد تاریخی است که محققان از بازه کلاسیک تاکنون، حضور بدن را در اندیشه معماری جست‌وجو کرده‌اند و بعضاً روایت خطی دارند؛ همچون مقالات و نوشته‌های تاریخ‌نگاران معماری و جامعه‌شناسان مبتنی بر مستندات و تئوری‌های معماری، که به توصیف و نقد رابطه بدن و معماری در طول تاریخ پرداخته‌اند. دسته دوم تألیفات مرتبط با اندیشمندان حوزه فلسفه همچون هوسرل و مرلوپونتی است که بدن را با نگاه پدیدارشناسانه در مقابل بدن مکانیکی دانسته و موضوع بدنمندی را تبیین کرده‌اند. دسته سوم تألیفات معماران متأثر از نگاه پدیدارشناسی نظیر پرزگومز^۲، پالاسما^۳، زومتور^۴ و استیون هال^۵ است که از آثارشان در منابع فارسی استقبال و ترجمه شده است.

در میان پژوهش‌های انجام‌شده چند دهه اخیر، بلومر و مور^۶ در تحقیق خود با عنوان بدن، حافظه، معماری یکی از نخستین پژوهش‌ها را به منظور بررسی نقش بدن و ادراکات حسی در تجربه معماری انجام داده و نگاه صرفاً فنی به معماری معاصر را با زیر سؤال بردن ترسیمات دوبعدی تجریدی نقد کرده‌اند. ویدلر^۸ در مقاله خود با عنوان «بنا در رنج: بدن و معماری در فرهنگ پست‌مدرن» که مبتنی بر استنادات

تاریخی و تئوری‌های معماری انجام شده، به شرح سه مرحله دگردیسی بدن در معماری، از رنسانس تا دوران پست‌مدرن، پرداخته است. ایمری^۹ در پژوهشی با عنوان تصور معماران از بدن انسان از نگاه جامعه‌شناسانه به نقد رابطه بدن و معماری می‌پردازد و یافته‌های او در مصاحبه با معماران انگلیس در سال‌های انتهایی قرن بیستم (۱۹۹۹-۲۰۰۰) نشان از غلبه نگاه دکارتی در تصور معماران به‌ویژه در ترسیمات و بیان معمارانه در دو حوزه آموزش و تجربیات حرفه‌ای دارد. مالگریو^{۱۰} در مغز معمار با رویکرد پدیدارشناسی عصب‌محور و با استناد به حوزه فلسفه و روان‌شناسی و معماران شاخص هر دوره، به تقسیم‌بندی موضوعی نظریات مربوط به مغز و بدن پس از رنسانس پرداخته و در اثر دیگر خود با عنوان بدنمندی و معماری به زیبایی از منظر عصب‌شناختی و تحولات شناختی انسان اشاره می‌کند. در میان پژوهش‌های فارسی که عمدتاً در حوزه فلسفه به بدن پرداخته شده، از جمله شکری^{۱۱}، خبازی و سبطی^{۱۲}، و رامین و دیگران^{۱۳} به موضوعیت بدن و بدنمندی از نگاه فیلسوفان پدیدارشناس و تشابه و تفاوت نگاه‌ها می‌پردازند. همچنین پژوهش‌هایی در حوزه مطالعات تطبیقی و بررسی جهان‌بینی‌های مختلف نسبت به رابطه بدن و معماری وجود دارد؛ همچون پژوهش حاج‌آمایدین^{۱۴} با عنوان بدن، روح و معماری: مطالعه سنت‌های اسلامی و غربی پیشامدرن، که با نگاه جست‌وجوگرانه، موضوعیت بدن را در سنت غربی از مسیحیت متقدم تا رنسانس متأخر و همچنین در سنت اسلامی مبتنی بر تألیفات اندیشمندان آن دنبال می‌کند و یافته‌های او حکایت از این دارد که سنت‌های اسلامی و غربی پیشامدرن، افق‌های مشترکی در فهم بدن و روح در مفاهیم معماری داشته‌اند.

با توجه به فقدان منابع تخصصی کافی در ایران در این حوزه، در مقاله حاضر با باور به تحول تاریخی تفاسیر بدن و تغییر نسبت معماری امروز ما با آن، در جست‌وجوی پاسخ

۳. نک:

A. Pérez-Gómez & S. Parcell, *Chora1: Intervals in the Philosophy of Architecture*.

۴. نک:

J. Pallasmaa, *The Eyes of the Skin: Architecture and the Senses*; Idem, *The Thinking Hand: Existential and Embodied Wisdom in Architecture*.

۵. نک:

P. Zumthor & M. Lending, *A Feeling of History*.

۶. Steven Holl: نک: منوچهر فروتن دیگران، «شناخت مؤلفه پارالاکس و ریشه‌یابی آن در فلسفه استیون هال».

۷. نک:

K. Bloomer & C. Moore, *Body, Memory and Architecture*.

۸. نک:

A. Vidler, "The Building in Pain: The Body and Architecture in Postmodern Culture".

۹. نک:

R. Imrie, "Architects' Conception of the Human Body".

۱۰. نک: هری فرانسیس مالگریو، مغز معمار، علوم اعصاب خلاقیت و معماری؛ H.F. Mallgrave, *Embodiment and Architecture*.

۱۱. نک: محمد شکری، «هوسرل،

مرلوپونتی و مفهوم تن».

۱۲. نک: مهدی خبازی کناری و صفا سبطی، «بدنمندی در پدیدارشناسی هوسرل، مرلوپونتی و لویناس».

اندیشمندان از بدن و تغییر پارادایم‌های اصلی در طول قرن‌ها اشاره می‌کند که واقعیت بدن را در طیف معنایی وسیعی از «آرامگاه روح» تا «خود» و از یک «امر مقدس» تا «ماشین» تعریف می‌کنند: افلاطون، بدن را به مثابه آرامگاه، سنت‌پل آن را معبد روح‌القدس، دکارت یک ماشین، و سارتر آن را «خود» معرفی می‌کند.^{۱۷}

در بین فلاسفه یونان، افلاطون قائل به تمایز نفس و بدن است و انسان را مرکب از نفس و بدن می‌داند.^{۱۸} او در تیمائوس به وظیفه بدن که توجه و مراقبت راستین از نفس است اشاره می‌کند و آفرینش بدن را بعد از آفرینش روح می‌داند. از نظر ارسطو ولی بدن ماده‌ای است که صورت خود (نفس) را حمل می‌کند. رابطه نفس و جسم یک رابطه ذاتی و غیرعرضی است: او معتقد است نفس و بدن نه تنها کشمکش ندارند، بلکه میانشان نوعی اتحاد و مشارکت و عشق وجود دارد.^{۱۹}

از عصر باستان تا عهد نوزایی، فلسفه بدن را در آراء فلاسفه مسیحی مبتنی بر «ادراک مسیحیت سنتی از اهمیت دینی و معنوی جسم انسان» می‌توان دنبال کرد. اهمیت دادن به پیکر انسان که مظهر حضور روح است و به واسطه آن معبدی مقدس^{۲۰} به‌شمار می‌رود، پس از رنسانس رو به افول می‌گذارد.^{۲۱} آراء اندیشمندان دوره رنسانس درباره بدن مبتنی بر اومانیزم و بازگشت به فلسفه کلاسیک است و تا اوایل قرن هفدهم ادامه می‌یابد، جایی که دکارت با تعریف اصالت وجود در ذهن، عملاً بدن را از فلسفه خود طرد می‌کند؛ «چراکه بدن در مقابل ذهن معیار اعتمادناپذیری برای تجربه جهان است».^{۲۲} در این نگاه بدن همچون ابژه یا ظرفی برای ذهن تلقی می‌شود و به دوگانه‌انگاری ذهن و بدن^{۲۳} دامن می‌زند. هرچند تجربه‌گرایان بعد از دکارت سعی به بازگرداندن نقش بدن و حواس او در تجربه جهان کردند، ولی این دوگانه‌انگاری متأثر از نگاه دکارت سه قرن علم و فلسفه را تحت اثر خود قرار داد.

در انتهای قرن نوزدهم، در تقابل با دوگانه‌انگاری دکارتی،

سؤالات پژوهش، سعی می‌شود روایت‌های شاخص در این حوزه بررسی و نگاهی تحلیلی به سیر تحول تفاسیر و اثر آن بر معماری تا به امروز افکنده شود. هرچند هدف از بررسی تاریخی صرفاً روایتی خطی از گذشته تاکنون نخواهد بود، شناسایی مضامین و مفاهیم مرتبط با بدن در اندیشه‌های مختلف و پارادایم‌های غالب زمینه — آنچه در معماری به صورت‌های مختلف عینیت یافته — به ما در جست‌وجوی یافتن جایگاه بدن در اندیشه و عمل معماری امروز کمک خواهد کرد.

۱. چستی بدن و بدنمندی

بدن در برخی لغتنامه‌ها، از جمله فرهنگ‌های آکسفورد و لاروس، به معنی ساختمان موجود زنده، پیکر، و تن، و کالبد و بخش فیزیکی و مادی هر موجودی به‌ویژه از نظر آناتومی و جنبه بیرونی آن آمده است. واژه‌های متناظر به بدن، شامل جان، روح، روان، نفس، و ذهن، بسته به تعریف حقیقت انسان و مراتب وجودی او در جهان‌بینی‌های مختلف، موجودیت‌هایی مستقل از بدن به‌شمار می‌روند که با ارزش‌گذاری‌های مشابه یا متفاوت تعریف شده‌اند.

بدن در زبان‌های پرکاربرد در این زمینه، همچون انگلیسی معادل *body* و در زبان فرانسه معادل *corps*^{۱۵} است. برای تبیین واژه بدنمندی که امروزه کاربرد رایجی در ادبیات پدیدارشناسانه یافته است، باید به معادل آن در انگلیسی یعنی *embodiment*^{۱۶} و همچنین واژه *corporalité* در فرانسه رجوع کرد که مفهومی برخاسته از روان‌شناسی شناختی دارد و به معنایی فراتر از جسمانیت و ساختار فیزیکی بدن برای وحدت‌بخشیدن بدن و ذهن اشاره دارد.

۱.۱. بدن در فلسفه

چستی بدن انسان همواره مورد توجه فلاسفه و تفسیر آن محل اختلاف نظر بوده است. آنتونی سینوت به خوانش مختلف

۱۳. نک: فرح رامین و دیگران، «رابطه نفس و بدن از منظر دکارت و مریلوپوتی».
۱۴. نک:

F. Hajamaideen, *Body, Soul, and Architecture: A Study of the Premodern Islamic and Western Traditions*.

۱۵. با ریشه لاتین *Corpus* و ریشه هندواروپایی *Kwarp* به معنی بدنه، ظاهر، فرم

۱۶. این واژه در برخی منابع فارسی معادل تجسدیافتگی یا تن‌یافتگی ترجمه شده است.

17. A. Synnott, *The Body Social*, p. 8.

۱۸. ملیحه صابری نجف‌آبادی، «بررسی تحلیلی تطور مفهوم نفس از افلاطون تا ملاصدرا»، ص ۱۰۶.

۱۹. همان، ص ۱۰۹.

۲۰. در انجیل آمده‌است: پیکر ما معبد روح‌المقدس است که در درون ما قرار دارد. (۶:۱۹).

۲۱. سیدحسین نصر، دین و نظام طبیعت، ص ۴۱۱.

22. S. Bordo, *The Flight to Objectivity: Essays on Cartesianism and Culture*, p. 51.

23. Body-mind dualism



۲. انسان‌وارگی (آنترومورفیسزم): بدن به‌مثابه بنا

از نگاه انسان‌شناسانه، بدن برای انسان اولیه نوعی هنجار، نقطه شروع، و واحد اندازه‌گیری است که به‌واسطه آن به محیط، طبیعت، و جهانش تقرّب می‌جوید و با ایجاد شباهت میان بدن و معماری، نظم کیهانی را تبیین می‌کند.^{۳۱} در واقع انسان از طریق بدنش جهان پیرامون خود از جمله معماری را ارزیابی می‌کند: انسان معیار و میزان همه چیزهاست، هم اندازه هستی چیزهایی که هستند، هم معیار نیستی چیزهایی که نیستند.^{۳۲} ریکورت در کتاب *ستون رقصان* مشخصاً به استعاره بدن- بنا در معماری کلاسیک اشاره می‌کند و آن را به استعاره جهان بسط می‌دهد: «بدن به‌مثابه بنا و بنا به‌مثابه جهان است. این استعاره، در یک تشبیه کلان، کلیتی است که خود به‌مثابه نوعی بدن درک می‌شود»^{۳۳}.

به این ترتیب تأکید بر ویژگی‌های فیزیکی بدن همچون منبع زیبایی در هنر و معماری دوران کلاسیک نمود می‌یابد. ویتروویوس در ده کتاب معماری^{۳۴} که مهم‌ترین رساله در باب بدن و معماری این دوره به‌شمار می‌رود، تناسبات و اندازه‌های بدن را کامل و بی‌نقص می‌شمارد و آن را دستورالعملی معتبر برای معماری می‌شناسد. او بدنه بنا و جزییات آن را با بدن انسان در تناسبات، تقارن، و هارمونی مقایسه می‌کند و به تعبیری به معیارهای منتج از عینیت و فیزیک بدن دست می‌یابد؛ معیارهایی که در تدوین احکام طراحانه کلاسیک^{۳۵} مبتنی بر تناسبات و هندسه بدن، در کلیات تا جزییات به‌روشنی تعیین می‌یابند.

۱.۲. بدن معنوی

تأکید بر عینیت بدن^{۳۶} در قرون وسطی پس از فروپاشی تمدن‌های یونانی- رومی و تسلط کلیسا بر فرهنگ غرب کم‌رنگ می‌شود و از تأکید بر ویژگی‌های عینی و بیرونی آن

هوسرل^{۳۷} از منظر پدیدارشناسانه بدن را واسطه تجربه و درک تلقی می‌کند. مرلوپونتی^{۳۸} به بدن نقش اولیه و اساسی در درک جهان می‌دهد؛^{۳۹} نگرشی که ذهنیت را از بدن متمایز و جدایی‌پذیر نمی‌داند و انسان را موجودی «بدنمند» معرفی می‌کند.

۱.۲.۱. بدن در علوم اجتماعی

در حالی که بدن در میانه قرن بیستم در میان فلاسفه و پدیدارشناسان به تفسیر و فهم جدیدی می‌رسد، در علوم اجتماعی نیز جایگاه ویژه‌ای می‌یابد. لوبروتون در کتاب *جامعه‌شناسی بدن* — که شاخه‌ای از جامعه‌شناسی به مفهوم بدنمندی به‌مثابه پدیده‌های اجتماعی است — به اندیشمندان علوم اجتماعی^{۴۰} اشاره می‌کند که بیش از پیش در روند فکری خود به مسئله روابط فیزیکی بدن، صحنه‌پردازی‌ها، و نشانه‌های بدنی پرداخته‌اند.^{۴۱} او با نقد نگاه تک‌ساحتی به بدن، به‌مثابه پدیده بدیهی و مجموعه‌ای از اندام‌ها و کارکردها مبتنی بر قوانین آناتومی و فیزیولوژیک، به پیوند بدن و جهان در سنت‌های مردمی، جدایی‌ناپذیری از عالم، و یکی‌بودن گوشت و پوست در این جوامع اشاره می‌کند و مفهوم «بدن مدرن» را نقطه آغازین جامعه‌شناسی در عبور از قرن ۱۶ به ۱۷ می‌پندارد؛ نقطه‌ای که نگاه نقادانه متفکران حوزه اجتماعی به مسئله بدن متأثر از تفکر دوگانه‌انگارانه دکارتی را به خود جلب می‌کند. هانری لوفور، فیلسوف جامعه‌شناس، ایده دکارتی را نقد می‌کند: آنچه بدن‌ها را به بدن مجرد بدون نژاد، جنسیت، و طبقه اجتماعی تنزل می‌دهد و صرفاً اشغال‌کننده فضا تصور می‌کند: «فلسفه غرب به بدن خیانت کرده و در فرایند وسیع استعاره‌سازی، بدن را رها و سپس انکار کرده است»^{۴۲}. همان‌گونه که دوگانه‌انگاری مدرنیته، از نظر لوبروتون، روح را در برابر بدن قرار نمی‌دهد، بلکه به شیوه‌ای ظریف‌تر، انسان را در برابر بدن خود قرار می‌دهد.^{۴۳}

24. Edmund Husserl

25. Maurice Merleau-Ponty

۲۶. خبازی‌کناری و سبطی، همان، ص ۷۷.

۲۷. همچون ژان بودریار، میشل فوکو، پیر بوردیو، نوربرت الیاس، ابروین گافمن، و ادوارد هال.

۲۸. داوید لو بروتون، *جامعه‌شناسی بدن*، ص ۱۹.

29. H. Lefebvre, *The Production of Space*, p. 470.

۳۰. همان، ص ۱۲۸.

31. K. Van Herck & L. De Caeter, "Het Lichaam van de Architectuur: van Antropomorfisme tot Ergonomie", p. 736.

۳۲. نک: فردریک چارلز کاپلستون، *تاریخ فلسفه*، جلد ۶.

33. J. Rykwert, *The Dancing Column*, p. 373.

34. *De Architectura, Book III, Chapter I*

۳۵. نظم کلاسیک در نظام دوریک (متأثر از بدن مرد، ۱/۶ نسبت عرض به ارتفاع)، نظام یونیک (متأثر از بدن زن، ۱/۸ نسبت عرض به ارتفاع) و کورنتین بر پایه تناسبات بدن انسان شکل می‌گیرند (نک: D. Vesely, "The Architectonics of Embodiment"; J. Rykwert, *The Dancing Column*).

36. objective body

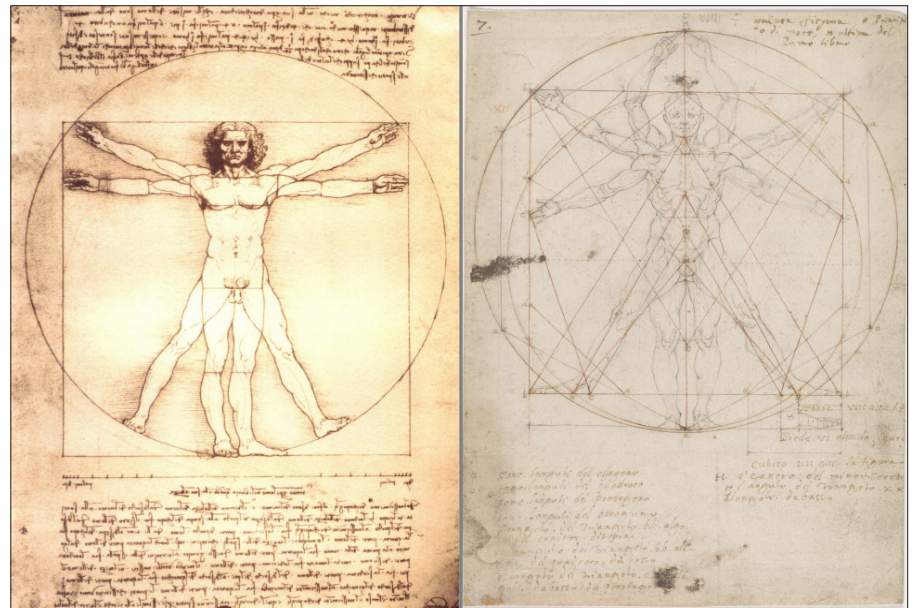
37. M.J. Horn & L.M. Gurel, *The Second Skin*, p. 93.
 38. Saint Agustin
 39. Otto Von Simson, *The Gothic Cathedral*, p. 22-25.
 40. Leon Battista Alberti
 41. Francesco di Giorgio Martini

ت ۱. از چپ به راست: بازنمایی انسان ویتروویوس محاط در دایره و مربع توسط داوینچی، ۱۴۸۷م، بازنمایی حرکات بدن (ویتروویوسی) از روبه‌رو توسط کارلو اوربینو از نسخه هویخنس، ۱۵۶۰م، مأخذ: The Morgan Library & Museum.

فاصله می‌گیرد. «کلیسا احساسی از گناه و شرم را در نسبت با بدن القا می‌کند»^{۳۷}. در این دوران حقیقت معنوی انسان و به بیان دیگر بدن معنوی بر تصاویر بدن فیزیکی، که محمل گناه تصور می‌شود، سایه می‌اندازد. سنت آگوستین^{۳۸} به تناسبات بدن مسیح در معماری ارجاع می‌دهد؛ آنچه نقش اساسی در طراحی کلیساهای بعدی به‌ویژه دوره گوتیک دارد^{۳۹} و همچنان مؤید تداوم نگاه آنتروپومورفیک یا انسان‌واره به رابطه بدن و معماری ولی با نمود دیگر است.

۲.۲. احیای بدن ویتروویوسی

با نوزایی و بازگشت به اصول انسان‌گرایانه کلاسیک الگوی بدنی ویتروویوس مجدداً احیا می‌گردد. افرادی همانند آبرتی^{۴۰}، فرانچسکو [دی‌جورجو]^{۴۱} و فیلارته^{۴۲} بر روی الگوی بدن ویتروویوسی، با قواعد تعریف‌شده‌تر تأکید می‌کنند. فیلارته عملکردهای بنا را در قیاس با بدن همچون چشم، گوش، بینی، دهان، رگ، احشای بدن طرح می‌کند و اعتقاد دارد



بناها و شهرها همچون بدن ممکن است ناخوش و بیمار شوند (یا بمیرند) و برای مراقبت به یک پزشک خوب — معمار — نیاز دارند. او در جایی معمار را به مادر تشبیه می‌کند که با دقت بچه را از زمان شکل‌گیری نطفه تا بلوغ تغذیه و مراقبت می‌کند.^{۴۳} قیاس بدن و ساختمان برای فیلارته توانسته از استعاره‌های ادبی فراتر و تا طرح یک فلسفه کامل معماری پیش برود:

اساس یک ساختمان باید بر زیباترین بخش از آناتومی انسان یعنی سر استوار باشد؛ و بنابراین باید به سه بخش تقسیم شود: ورودی آن نقش دهان را دارد و پنجره‌های بالای آن چشم‌ها هستند.^{۴۴} آبرتی علاوه بر شبیه‌سازی عملکرد اعضای بدن انسان و ساختمان، به معیارهای منتج از فیزیک بدن در سایر موجودات زنده اشاره می‌کند:

[استادان] بزرگ باستان به ما می‌آموزند که یک ساختمان شباهت زیادی به یک موجود زنده دارد و طبیعت آن موجود باید به هنگام طرح و ترسیم یک بنا تقلید شود.^{۴۵}

فرانچسکو در جست‌وجوی تمثیلی از بدن انسان نه‌تنها در ستون‌ها، بلکه در طراحی شهری، طراحی ساختمان‌ها، و نمای بیرون کلیساهاست^{۴۶} (ت ۲). بدن متعارف در ترسیم انسان داوینچی — بازنمایی انسان ویتروویوسی — یک عالم صغیر کامل با نظام عددی است که ابعاد و اجزا را درون یک کل منعکس می‌کند؛ همان هارمونی کامل که در عالم کبیر واقع شده است^{۴۷} (ت ۱).

۳. همدلی (ایمپتی):

بدن منبع انتقال احساس به بنا

نگاه آنتروپومورفیک تا قرن هجدهم و کمی بعدتر تحت اثر مدرسه بوزار ادامه می‌یابد؛^{۴۸} تا زمانی که صورت بسط‌یافته‌تری از نمود بدن در معماری، به‌واسطه زیبایی‌شناسی متعالی ظهور یابد. بروک^{۴۹} فیلسوف قرن هجدهم بدینی خود را نسبت

42. Filartete (Antonio di Pietro Averlino)

43. Anthony Vidler, *The Architectural Uncanny: Essays in the Modern Unhomely*, p. 71.

۴۴. مالگریو، همان، ص ۳۳.

۴۵. همان، ص ۲۸.

46. P. Von Meiss, *Elements of Architecture*, p. 72.

۴۷ نک:

I. de Solà-morales, "Absent Bodies".

48. Vidler, *ibid*.

49. Edmund Burke

۵۰. همان، ص ۶۸.

ت ۲. ترسیمات پلان و نمای کلیسا مبتنی بر تناسب بدن انسان، و جزئیات ترسیم سرستون توسط فرانچسکو در انتهای قرن پانزدهم، مأخذ:

Vesely, "The Architectonics of Embodiment"; Rykwert, *The Dancing Column*.

به این ترتیب آنچه تا قبل از این، بر اساس تئوری طراحی کلاسیک، استاندارد داوری را شکل می‌داد در خدمت ادراک جانشین می‌شود و دیگر اشیا به مفهوم کلاسیک آن زیبا محسوب نمی‌شوند.^{۶۰}

تأکید بر فرایند فیزیولوژیک بدن و مغز انسان، با طرح شدن موضوعاتی همچون حس و ادراک، هرچند به صورت ناپیوسته ولی تا قرن بیستم در مکاتب علمی همچون باوهاوس، گشتالت، و در ادبیات افرادی چون آرنه‌ایم و شولتز از میانه قرن بیستم مجدداً ادامه می‌یابد.

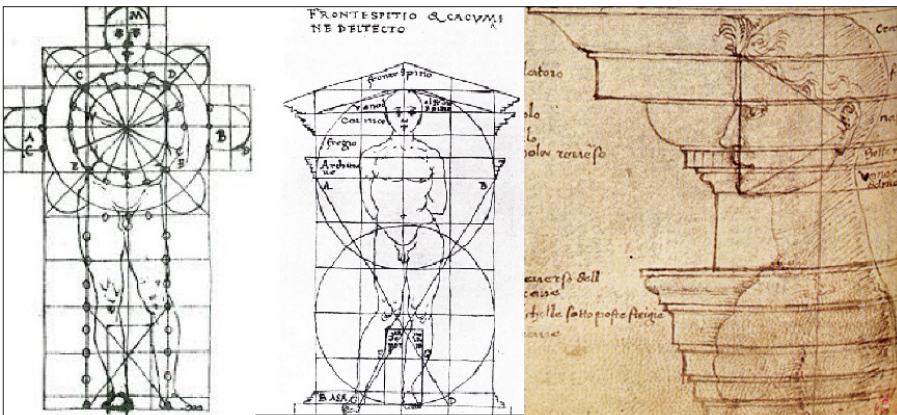
۴. بدن و بنا به مثابه ماشین

با شروع جریانات صنعتی قرن نوزدهم و اصالت دادن به تولید برای به خدمت درآوردن انسان، زمینه‌ای برای نگاه مدرنیستی به بدن و به تعبیری پدیدار شدن مفهوم دیگری از بدن یعنی بدن مکانیزه ایجاد می‌شود؛ ماشینی برای کار و تولید در بهترین راندمان. درواقع بناها «ماشین‌هایی برای زندگی» و بدن‌ها «ماشین‌هایی برای کار» هستند. فاصله گرفتن از بدن رنسانس برای مدرنیست‌ها یکی از فرصت‌هایی است که تجرید به مفهوم جهانی آن، همگام با روان‌شناسی حس و حرکت، از طریق بازنمایی یک بدن سالم را فراهم می‌آورد.

به نگاه کلاسیک به بدن و ویژگی‌های ثابتش به‌منزله منبع زیبایی بیان می‌کند و زیبایی را منوط به ظرفیت‌هایی می‌داند که احساسات انسان را برمی‌انگیزد؛ زیبایی مبتنی بر تجربه و نه زیبایی مصنوعی.^{۵۰} به این ترتیب نگاهی که تناسب بنا را از بدن الگو می‌گیرد، وضعیت بدن ایستا با دست‌ها و پا‌های کشیده محاط در مربع و دایره زیر سؤال می‌رود:

بشر به‌ندرت در حالتی صاف و مصنوعی دیده می‌شود [...] هیچ چیز خرافه‌تر از این نیست که یک معمار، پیکر انسان را الگوی کار خود قرار دهد.^{۵۱}

به این ترتیب توجه به شیء یا ابژه در مفاهیم معماری، به‌منزله بازتاب‌دهنده حالت‌های بدن برای اولین بار با ظهور روان‌شناسی ایتمپی^{۵۲} در اواخر قرن نوزدهم تئوریزه می‌شود. ولفلین^{۵۳} تاریخ‌شناس هنر به این موضوع اشاره می‌کند که ما در مورد هر جسم در تمثیل یا قیاس با بدن خود قضاوت می‌کنیم، به آن موجودیت می‌دهیم، انگار که سر، پا، جلو و پشت دارد، می‌تواند مریض و ناخوش شود، و حالت‌های روحی‌اش را تجسم کنیم هرچند خیلی متفاوت نسبت به ما باشد^{۵۴}. در مقابل فرمالیسم کالیدی ولفلین، اشماسو^{۵۵} اصل و ذات ادراک معماری را بازمانده تجربه حسی‌ای می‌بیند که خود محصول مشترک حس عضلانی بدن، حساسیت پوست، و ساختار بدن ماست؛^{۵۶} آنچه در تمثیل‌های ادبی و استعاره‌پردازی‌های منتج از بدن نیز جای خود را می‌یابد.^{۵۷} به باور لپیس^{۵۸}، روان‌شناس آلمانی، انسان‌ها برای ارتباط با اشیا و چیزها خود را به درون آن‌ها فرامی‌افکنند تا با آن‌ها همدلی داشته باشند. او نظریه همدلی خود را به‌منظور پاسخ به این پرسش طرح‌ریزی کرد که چرا ما حتی در اشیای بیجان و ساکن چون ستون‌های یک معبد با نوعی از بیان انسانی مواجه می‌شویم: آن‌گونه همدلی‌ای، حقیقتاً زیبایی‌شناختی است که علاوه بر چهره و پیکره، همراه با انتقال احساساتی همچون غرور، شجاعت، ایستادگی، و اعتماد به نفس باشد.^{۵۹}



۱.۴. بدن مدولار، مبتنی بر ریاضیات

معماران مدرنیست با نگاه اندام‌واره^{۶۱} سعی می‌کنند اصولی را که طبیعت بر اساس آن عمل می‌کند بفهمند و آن را به قوانین ریاضی و فیزیکی بکاهند تا از تقلید طبیعت فراتر روند.^{۶۲} در این دوره یعنی اوایل دوره مدرن نگاهی مبتنی بر ریاضیات مشهود است که با افرادی همانند لوکوربوزیه اوج می‌گیرد. سعی او احیای مجدد انسان ویتروپوسی و تثبیت بدن به روش جدیدتر، بنیادی‌تر، و متعادل میان حس و تناسب است که آن را با طرح مدولار^{۶۳}، پرومنا^{۶۴} معماری، و پلان شهر رادیوس^{۶۵} طرح می‌کند.^{۶۶} از نوشته‌های لوکوربوزیه این‌طور برمی‌آید که ادراک بدنی نازل‌تر از فهم روشنفکرانه اصول ریاضی است. از این گذشته درک حسی مانعی بر فهم افلاطونی از زیبایی تلقی می‌شود.^{۶۷}

درواقع ایده مدولار لوکوربوزیه، طیفی از اندازه‌های هارمونیک و هماهنگ با مقیاس انسان را برای پاسخ‌گویی به معماری و اشیای مورد طراحی تعریف می‌کند؛ سیستمی که بتواند پلان‌ها، مقاطع، نماها و اجزای یک بنا را مدیریت کند

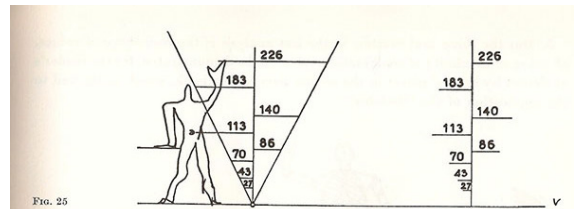


Fig. 25

They may be drawn as follows:

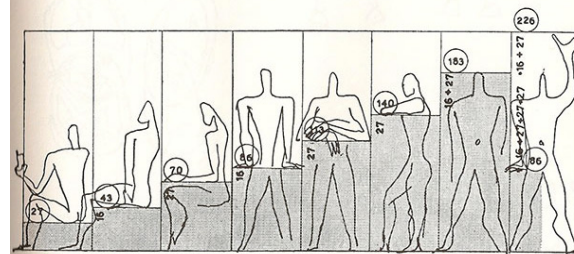


Fig. 26

ت ۳). هرچند تفاوت بدن مدولار لوکوربوزیه با بدن‌های قبلی در این است که لوکوربوزیه برخلاف آنتروپومورفیسم کلاسیک، که نسبت‌ها و ابعاد زیبایی‌شناختی را از بدن انسان به‌دست می‌آورد، سعی دارد اعداد حاصل از نسبت طلایی را به بدن انسان تحمیل کند:

بدن انسان دیگر تصویری الهی از نظم جهانی نیست، بلکه بعدی کارکردی به سیستم اندازه‌گیری می‌دهد، به بیانی دیگر در ایده مدرنیسم، فرم و فضاها باید توسط ابعاد و حرکات بدن انسان [استاندارد] تعیین شوند.^{۶۸}

۲.۴. بدن استاندارد، مبتنی بر علم ارگونومی

ظهور جریان کارکردگرایی^{۶۹} در معماری مدرن بستری را برای بسط علم ارگونومی^{۷۰} و آنتروپومتري^{۷۱} به‌منظور تطابق بدن انسان و کار فراهم می‌کند. درواقع کارکردگرایی خود واکنشی به نگاه آنتروپومورفیک به بدن ثابت یا رفتار انسان مبتنی بر تناسب و قوانین خشک به نظر می‌رسد: «واکنشی که به سمت‌وسوی استفاده کارکردی، برای نظم‌بخشیدن به فضاها و عناصر بنا جهت‌گیری می‌کند»^{۷۲}.

تعبیر جدید «بدن استاندارد» از طریق کتاب نویفرت^{۷۳} دانش‌آموخته مدرسه باوهاس در سال ۱۹۳۶ بنیان نهاده می‌شود. این کتاب منبع استانداردهای گرافیکی برای معماران به‌منظور محاسبه ابعاد فضا بر مبنای اندازه‌گیری یک بدن مفروض است که نوعی هنجارسازی از بدن برای مجموعه مشخصی از افراد توانا از نظر فیزیکی را در نظر می‌گیرد:

با معطوف شدن توجه به نیازهای کارکردی بدن، یک بدن جهانی متشکل از اندازه‌ها و حرکات استاندارد شکل می‌گیرد که برای اجرای وظایف، کاراترین و منظم‌ترین حالت ممکن با کمترین احساس و شادی شبیه ماشین از او انتظار می‌رود.^{۷۴}

پس از نویفرت افراد دیگری همچون دریفوس^{۷۵}، طراح عوامل انسانی ارتش، در تثبیت و بسط نگاه ارگونومی و طراحی

۵۱. همان جا.
۵۲. Empathy (Einfühlung به آلمانی) برای انتقال عاطفی احساس ما به پدیده‌های بصری به کار می‌رود.

53. Heinrich Wölfflin

54. Vidler, ibid, p. 72.

55. August Schmarsow

۵۶. هری فرانسویس مالگریو، همان، ص ۲۱۷.

۵۷. ویکو فیلسوف قرن هجدهم از اشاراتی مثل: «سر» کوه، «پای» صخره، «شانه» تپه، «گردنه» کوهستان، «گلوگاه» کم‌عرض رودخانه، «لبه» فئجان، «دندان»‌های شانه... در نوشته‌های خود استفاده می‌کند (جان‌اتان هیل، مرلویوتنی برای معماران).

58. Teodor Lipps

۵۹. رودلف آرنه‌ایم، هنر و ادراک بصری، ص ۵۶۳.

60. Vidler, ibid, p. 73.

61. Organism

۶۲. نک:

Van Herck & De Caeter, ibid.

63. Modular

64. Promenade Architecturale

65. Ville Radieuse

66. Vidler, ibid, p. 75.

۶۷. نک:

Van Herck & De Caeter, ibid.

68. Ibid, p. 742.

69. Functionalism

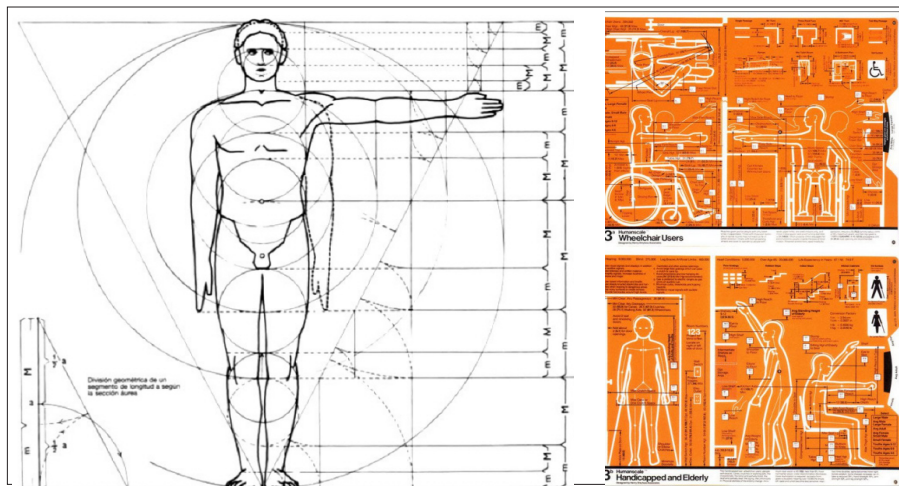
ت ۳. بدن مدولار ترسیم‌شده توسط لوکوربوزیه، مأخذ:

Le Corbusier, *The Modulor*.

۷۰. Ergonomic یا مهندسی عوامل انسانی به رابطه اندام انسان و ویژگی‌های ماشین می‌پردازد.
 ۷۱. Anthropometrics یا انسان‌سنجی علم مطالعه ابعاد فیزیکی، توانایی یا محدودیت‌های اعضای بدن انسان است.

72. Ibid, p. 738.
 73. Ernst Neufert

ت ۴. از چپ به راست: بدن استاندارد نویفرت، کتاب داده‌های معماران، ۱۹۳۶، اندازه‌های بدن برای سالمندان و معلولین توسط دریفوس و همکاران، ۱۹۷۴، مأخذ: Lambert, "The Modernist Ideology of a Normative Body".



هنجارهای طراحی با ابعاد و اندازه‌های اعضای بدن عملاً به تجزیه و دور شدن از کل واحد آن منجر شد. در واقع هرچه کارکردگرایی بیشتر به سمت علم ارگونومی حرکت می‌کند، بدن انسان بیشتر از یک کل یکپارچه به سوی بدن تکه‌تکه شده^{۸۳} سوق داده می‌شود: «بدن اکنون جمع اندام‌ها است، که با راه‌حل‌های معماری متصور همچون اعضای مصنوعی دائمی بهتر کار می‌کند»^{۸۴}.

بر اساس نقد ویدلر تاریخ قیاس بدن و معماری از زمان ویترویوس تا امروز به صورت پیش‌رونده‌ای بین بدن و بنا فاصله ایجاد کرده تا آنجا که به «فقدان» بدن منجر شده است.^{۸۵} او بدن تکه‌تکه شده را نمایشی از فقدان و کمبود ملموس بدن می‌داند:

بدنی که نشانه‌های روان‌شناختی از جمله بیگانگی با خود، شیذوفرنی، هیستری، و ایست عصبی را نشان می‌دهد و به این ترتیب بناها حامل بدن غایب یا نمودی از درد، قطع عضو، و گسیختگی هستند.^{۸۶}

ویدلر در ادامه نقد خود به سه زمان مهم دگردیسی در تفسیر و نمود بدن در طول تاریخ اشاره می‌کند^{۸۷} که سومین و آخرین مرحله آن دوره اعطای خصلت‌های بدنی به محیط برای نشان دادن حس سرزندگی در اشیا یا انیمیسیم^{۸۸} (جان‌گرایی)

متناسب با بدن مؤثرند. هرچند در این‌گونه منابع در نسخه‌های اولیه به جنسیت، توانایی‌های متفاوت جسمانی کودک، معلولین و افراد سالخورده، یا هر بدن غیرمنطبق با الگوی هنجاری بی‌توجهی می‌شود، ولی در نسخه‌های بعدی سعی می‌کنند رویکرد اولیه را اصلاح کنند^{۸۹} (ت ۴).

در واقع نگاه ارگونومیک با تمرکز بر اعداد، کیفیت‌های بدنی همچون ادراک را نادیده می‌گیرد و به تعیین کمی بدن در معماری منجر می‌شود:

این‌گونه اعداد و ارقام در بخش‌های مختلف بدن یا یک تیپ مشخص به ضوابط ساخت‌وساز راه می‌یابند و به بیان دیگر بدن عینی‌سازی می‌شود.^{۹۰}

و این همان چیزی است که در منابع مختلف از آن به تحمیل بدن استاندارد بر معماری، تبعیض، و حتی مصداق خشونت^{۹۱} یاد می‌شود.

به موازات کارکردگرایی و نگاه ماشینی به بدن که با کمرنگ شدن بدن کلاسیک و همچنین ویژگی‌های حسی نیز همراه است، نشانه‌هایی از تداوم نظریه ایمپتی با تأکید بر جنبه‌های روان‌شناسانه در دهه‌های ابتدایی قرن بیستم بین آوانگارد‌های آلمانی دیده می‌شود.^{۹۲} دغدغه‌هایی که به نظر می‌رسد اثر چندانی بر نگاه حاکم و کمی به بدن انسان ندارند: مدرنیسم در سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بیشتر از ملاحظات روان‌شناسانه و فیزیولوژیکی، به سمت فرمالیسم متأثر از فناوری رفت^{۹۰}،

ویدلر در نوشته خود، معماری در رنج: بدن و معماری در فرهنگ پست‌مدرن^{۹۱}، با عباراتی همچون «طرز بدن از گفتمان‌های معماری مدرن» و «تنزل به تفسیرهای فرمالیستی» از آن یاد می‌کند.

۵. بدن «تکه‌تکه شده» یا غایب در بنا

تلاش‌های ابتدا تا میانه قرن بیستم^{۸۲} به منظور استانداردسازی بدن، از طریق تفکر مدولار و علم ارگونومی برای هماهنگی

74. K.A. Franck & R.B. Lepori, *Architecture from the Inside out: from the Body, the Senses, the Site and the Community*, p. 25.

75. Henry Dreyfus

نک: ۷۶

A. Hamraie, "Universal Design as a New Materialist Research Practice".

نک: ۷۷

R. Imrie, "Architects' Conception of the Human Body".

نک: ۷۸

L. Lambert, "A Subversive Approach to the Ideal Normalized Body".

۷۹. با راه یافتن نظریات بسط یافته لیبس در دهه‌های ابتدایی قرن بیستم به باوهاوس، معلمان مدرسه همچون اینتن، کاندینسکی، و موهولی ناگی در مطالعات و آثارشان به بدن پرداختند (H.F. Mallgrave, *Embodiment (and Architecture)*, p.128-130). اینتن ضمن الزام شاگردان به تمرینات بدنی پیش از شروع کلاس و تمرینات عملی (همچون بستن چشم‌ها و لمس مصالح مختلف برای تحریک حس بساواایی)، مطالعات خود را بر بیانگری بدن در هماهنگی ریتمیک اندام‌ها و ساختار بدن متمرکز کرد. پل کله به نمایش نقشه‌های تکتونیک بدن انسان از طریق خطوط ترسیمی گرایش داشت و اسکار شلمر فعالیت‌های هنری خود را با ایده پیوند بدن و فضا طرح کرد (نک: Marcia Feuerstein, "Body and Building inside the Bauhaus's Darker Side, on (Oskar Schlemmer"

است. فقدان یا کمبود معنا در تفسیر مدرن از بدن، برخی از معماران همچون هیمبل بلا، لیبسکیند^{۹۸}، و چومی را به سوی جست‌وجوی معنا در فرم‌های بنا از طریق افزودن کیفیت‌های زنده بدن به طراحی سوق می‌دهد: «ما معماری‌ای می‌خواهیم که خون دارد، که خسته می‌شود، که می‌چرخد، و حتی می‌شکند»^{۹۹}؛ این یعنی انحراف توجه از بدن استفاده‌کنندگان یا مخاطبان بنا به سمت توجه افراطی به ابژه و استعارات بدنی برای زنده کردن فرم‌ها. همان‌طور که چومی در نوشته خسونت معماری می‌نویسد:

بدن انسان در معماری همواره مورد تردید بوده؛ چراکه آرمان‌های منتهای درجه معمارانه را محدود می‌کند و خلوص نظم معماری را به هم می‌ریزد.^{۹۱}

به این ترتیب، استفاده از ادبیات «غیبت یا فقدان بدن»^{۹۲} از دوران پسامدرن^{۹۳} در نوشته‌ها شایع می‌شود. برخی آن را فاصله فلسفی بدن از ذهن و منجر به فقدان تجربه بدنی در اغلب تئوری‌های معاصر در معماری نیز می‌دانند:

بدن اگر مجال ظهور در تئوری معماری را بیابد، به توده‌ای از نیازها و محدودیت‌ها تنزل می‌یابد. بدن و تجربه‌اش در شکل‌گیری و تحقق معنای معماری دیگر نقش ندارند.^{۹۴}

۶. بدن پدیداری

در میانه قرن بیستم، با ظهور جریان پدیدارشناسی، بدن تفسیر مجدد می‌شود. اصطلاح بدن زیسته^{۹۵} در ادبیات پدیدارشناسی هوسرل در تقابل با مفهوم مکانیکی بدن ظاهر می‌شود؛ آنچه تمایز آشکاری با بدن عینی متشکل از ماهیچه‌ها، استخوان‌ها، و اعصاب دارد. بدن زیسته یک ابژه ایستا با شکل مشخص فیزیکی و ساختار مشخص آناتومی نیست، بلکه مقصود بدن به‌مثابه مجموعه‌ای از امکان‌ها برای کنش است.^{۹۶} مرلوپونتی در مقابله با دوگانه‌انگاری تاریخی ذهن- بدن تلاش می‌کند مرز بین ابژه و سوژه را بردارد و به‌طور مشخص موضوع بدنمندی

را طرح می‌کند؛ آنچه بیانگر شیوه‌ای از بودن در جهان است و با موضوع ادراک و معنا پیوند می‌خورد:

بدن پدیداری را نمی‌توان موزاییکی از ادراکات بصری و بساواایی دانست. این بدن پدیده‌ای است که با اشارات و نگرش‌های سرشار از معنا سازمان‌دهی می‌شود. آنچه ما برای ادراک از آن استفاده می‌کنیم، بدن عینی نبوده، و بدن پدیداری ماست که «به سوی چیزها خیز برمی‌دارد تا آن‌ها را در مشت بگیرد و درک کند».^{۹۷}

۱.۶. گوشت، فسخ‌کننده دوگانه‌انگاری بدن و ذهن

بدن زیسته در نگاه پدیدارشناسانه پوست و گوشت را جدا از هم تجربه نمی‌کند. همه حس‌هایی که بدن ما در سطح احساس می‌کنند، همانند سرما و گرما و سایر عواملی که بیرونی محسوب می‌شوند، به درون بدن نفوذ می‌کنند و درونی می‌شوند. مرلوپونتی با به‌کارگیری واژه *Flesh* یا گوشت^{۹۸} سعی در فسخ دوگانگی ذهن/ بدن و همچنین شکاف جهان ذهنی و عینی دارد.^{۹۹} در واقع درهم‌پیچیدگی ابژه و سوژه چیزی است که مرلوپونتی آن را گوشت می‌نامد. گوشت، بر اساس تبادل بنیادین امر ادراک‌پذیر، جهان مشترکی را میان جهان و بدن ایجاد می‌کند.^{۱۰۰} مفهوم گوشت موجب فروپاشی ایده سوژکتیویته می‌شود؛ زیرا از دوسویگی و هم‌پیوندی بدن و جهان پرده برمی‌دارد. پوست بیش از هر چیز از ارتباط و نسبت میان سوژه و جهان خبر می‌دهد، نوعی درون‌بودگی که خود را بیان می‌کند، یا گونه‌ای برون‌بودگی که درونی‌سازی می‌شود. گوشت و استخوان بدن در گوشت و استخوان جهان درمی‌آمیزد: «بدن من برساخته گوشتی است که جهان را ساخته و جهان نیز در این گوشت سهیم است».^{۱۰۱} با این تعبیر بدن انسان با مرز پوست اول (اپیدرم) و جهان پیرامونش تمام نمی‌شود، بلکه ابزارها، حتی بناها، جزئی از بدن به حساب می‌آیند. اپیدرم سطحی‌ترین نشانه‌ای است که نشان می‌دهد یک موجود زنده در کجا به پایان می‌رسد و محیط آن



80. Mallgrave, *ibid*, p. 133.

۸۱. نک:

Vidler, "The Building in Pain".

۸۲. هایت در دسته‌بندی دوگانهٔ تئوری‌های معماری معاصر دربارهٔ بدن، گروه اول را متعلق به پسا ساختارگرایانی می‌داند که جنبش مدرن را جدا از اومانیزم کلاسیک نمی‌پندارند و گروه دوم پدیدارشناسانی که معتقدند مدرنیتهٔ شکاف در تداوم استعارهٔ بدن- بنا را بازنمایی می‌کند و به دنبال بازیابی یک رابطهٔ معنادار است (C. Hight, *Architectural Principles in the Age of Cybernetics*, p. 62).

83. fragmented

۸۴. نک:

I. de Solà-morales, "Absent Bodies".

85. Vidler, *ibid*, p. 70.

ویدلر شروع گمشدگی یا این فقدان را از دورهٔ رمانتیک برجسته‌تر می‌داند، زمانی که بدن بیشتر ایژهٔ نوستالژی است تا الگویی از هارمونی، و در هنر به منزلهٔ مجموعه‌ای از قطعات ناهمگون نمایش داده می‌شود: کوبیسم و پسا کوبیسم برای از هم گسیختن بدن کلاسیک بر اساس مدل بیانگری حرکت، به مفهوم مدرن آن تلاش می‌کنند (Vidler, *ibid*, p. 71-74).

۸۶. نک:

Vidler, "The Building in Pain".

۸۷. ۱. بنا، بدن موجود زنده است. ۲. بنا حالت‌های بدن یا حالت‌های ذهن مبتنی بر حواس را تجسم می‌بخشد. ۳. ویژگی‌های تنی یا اندام‌وارگی به محیط اعطا می‌شود (نک: Vidler, *ibid*).

88. Animism

89. Daniel Libeskind

در تألیفات معماران متأثر از پدیدارشناختی، ارتباط بدن و محیط در مقابله با دوگانه‌انگاری ذهن و جهان فراتر از ابعاد و ویژگی‌های فیزیکی بدن تبیین می‌شود: «بدن من به یاد می‌آورد من که هستم و در کجای دنیا واقع شده‌ام. بدن من حقیقتاً مرکز جهان ادراکی من است».^{۱۱۱}

آنچه در مصداق‌های تجربهٔ انسان از فضاها و معماری و شهر توسط افرادی همچون پالاسما بسط می‌یابد:

من به واسطهٔ بدنم با شهر مواجه می‌شوم. من خودم را در شهر تجربه می‌کنم و شهر از طریق تجربهٔ تجسد یافته [بدنمند] من هستی خود را باز می‌یابد. شهر و بدن من همدیگر را تعریف و تکمیل می‌کنند. من در شهر سکنی می‌گزینم و شهر نیز در من.^{۱۱۲} استیون هال در راستای تفکر مرلوپونتی، بدن را ابزاری

برای اتصال به جهان می‌داند و در باب اهمیت حضور بدن در تجربهٔ فضای معمارانه بدن را جوهرهٔ بودن انسان در جهان و دریافت‌های فضایی او بیان می‌کند.^{۱۱۳} در این تجربهٔ زیسته که حصول دانش شخصی و از طریق مواجههٔ مستقیم و دست اول با رویدادهای روزمره^{۱۱۴} و تبعاً مبتنی بر بدن زیسته صورت

می‌گیرد، نوعی اتصال و پیوستگی میان بدن و محیط اتفاق می‌افتد؛ بدن دیگر سوژه با نگاه دکارتی و از بیرون تلقی نمی‌شود که محیط یا جهان پیرامونی را به نظاره بنشینند؛ معماران نیز به نقد جدی بینایی‌محوری در معماری غرب و لزوم تأکید به نقش بدن در ایجاد ظرفیت‌های چندحسی در معماری هدایت می‌شوند. به این ترتیب همهٔ حواس انسان اهمیت می‌یابند.

تجربهٔ زیسته لزوماً نه در ذهن بلکه در سراسر بدن به‌ویژه از طریق لامسه — به‌منزلهٔ حس مغفول — و تماس‌های محیطی مجدداً تعریف می‌شود؛ پالاسما به ریشهٔ تفکیک ذهن و تن در تاریخ فلسفهٔ غرب اشاره می‌کند و روش‌های آموزش و پرورش غالب را ادامهٔ تفکیک ظرفیت‌های ذهنی، روانی، و احساسی از حواس انسان و ابعاد گوناگون بدنمندی انسان می‌داند.^{۱۱۵} او به نقش لامسه، همان حس مغفول، در معماری تأکید دارد:

شروع می‌شود. چیزهایی در بدن وجود دارد که برای آن خارجی است و چیزهای خارج از آن وجود دارد که متعلق به اوست.^{۱۰۲} جرج تیسوت در کتاب معماری پروتزیک به رسالت فوری معماری برای تعریف و تصوّر محیط نه‌فقط برای بدن‌های طبیعی بلکه برای بدن‌های بسط‌یافته در بیرون از خودشان به‌واسطهٔ ابزارهای تکنولوژی اشاره می‌کند.^{۱۰۳} ایدهٔ پدیدارشناختی از تصویر بدن^{۱۰۴} محدود به خود بدن و ساختار فیزیکی‌اش نمی‌شود: «فضامندی در تصویر بدن پدیداری محدود به مرز پوست نیست و از طریق مصنوعات قابل‌گسترش است».^{۱۰۵} همچنان که استیلگر اعتقاد دارد اندام مصنوعی جزئی الحاق‌شده به بدن انسان نیست، بلکه جزئی اساسی در ساحت این بدن، به‌مثابهٔ انسان است.^{۱۰۶}

با این نگاه به نظر می‌رسد بتوان بنا را که تاکنون خارج از بدن انسان تصوّر می‌شد، نوعی افزونهٔ بدن در ادبیات پدیدارشناسانه محسوب کرد؛ آنچه معنی پوست یا آخرین لایهٔ تصور شدهٔ فیزیکی بدن در تماس با محیط را بسط می‌دهد.

۲.۶. تجربهٔ زیسته و بدنمند فضا

با برداشتن مرز ایژه و سوژه، نوعی درهم‌تنیدگی^{۱۰۷} و یکی شدن بدن و فضا ایجاد می‌شود: «من بدن خویش هستم، آن را زندگی می‌کنم، و بدن نیز چیزی است که فضا را زندگی می‌کند».^{۱۰۸} به این ترتیب رویکردهای گذشته به فضا که آن را همچون ظرفی دارای ساختار از قبل تعریف‌شده، با الگوهای هندسی و عینی می‌بینند، مورد نقد قرار می‌گیرد، و با عنوان تقاطع بدن و جهان^{۱۰۹} در کتاب حس فضا از آن یاد می‌شود:

در ادراک دیگر بدن شیئی شفاف و از قبل تعیین‌شده یا ماتریس مشخص تحت سازمان‌دهی ادراک نیست، بلکه وجودی است که وحدت آن فقط از طریق درهم‌تنیدگی زنده با جهان بیان می‌شود. بدن و جهان معنای یکدیگر را از طریق حرکت که یکی از دیگری عبور می‌کند کشف می‌کنند.^{۱۱۰}

Coop Himmelblau, *The Power of the City*.

91. B. Tschumi, *Architecture and Disjunction*, p. 123.

92. Absence of body

۹۳. اثرگذاری جریان‌های موازی از جمله نئومارکسیسم منتقد به سرکوب بدن توسط سرمایه‌داری و فمینیسم منتقد به ادامه‌الگوهای مردانه و فضاهای جنسیت را نباید در این دوران از نظر دور داشت.

جدول ۱. جمع‌بندی تفاسیر بدن در پارادایم‌های غالب زمینه و نحوه تعیین آن در معماری، تدوین: نگارنده.

همه حواس از جمله بینایی را می‌توان افزونه‌های حس لامسه دانست؛ آن‌ها واسط بین پوست و محیط، بین فضای داخلی بدن و بیرونی جهان را تعریف می‌کنند^{۱۱۶}.

به این ترتیب بدنمندی و تجربه زیسته به ادبیات معماری و اندیشه معماران راه می‌یابد و در تفسیر جدید بدن، انسان از خلال بدنمندی خود، محیط و معماری را در قالب تجربه خویش درمی‌آورد.

۷. بدن‌های چندگانه در معماری

با نفوذ پدیدارشناسی به حوزه اندیشه معماری در چند دهه اخیر همچنان این سؤال مطرح است که آیا باور به «بدن زیسته» که به جای توجه به بدن منفک از فضا، به درهم‌تنیدگی بدن و فضا در فرایند تجربه بدنمندی انسانی تأکید دارد، توانسته در آثار و روند طراحی معماران تحقق یابد؟ شواهدی از تلاش‌ها و دغدغه‌های معماران در دهه‌های پایانی قرن بیستم، در مقابله با تبعات تعیین

تک‌ساختی بدن مدرن و تداوم شیء‌گونه‌گی آن در معماری دیده می‌شود؛ راکاتاناسکی «بدن ژستیک» را در برابر بدن استاندارد پیشنهاد می‌دهد که متناسب با شرایط زمینه اعم از اجتماعی، روان‌شناختی، و حالت و موقعیتی باید باشد که بدن در آن واقع شده است. او به جای بدن ایستا، بدن در حال حرکت و ژست متناسب با زمینه را طرح می‌کند^{۱۱۷}. مارکو فراسکاری در مقالات خود^{۱۱۸}، با تمرکز بر نحوه نمایش فیگورهای متفاوت معماری همچون لئون کریر^{۱۱۹} و کارلو اسکارپا^{۱۲۰}، نحوه نمایش بدن فیگوراتیو در بیان معماران — که خود بازنمایی واقعیت است — را نقد می‌کند و آن را کلیشه‌پردازی‌های فاقد ابعاد هستی‌شناسانه می‌داند.

پژوهش راب ایمری با عنوان *تصوّرات معماران از بدن انسان*، که نقش بدن را در دو حوزه آموزش و حرفه معماری بررسی می‌کند، اثر چشمگیر دوگانه‌انگاری دکارتی بدن-ذهن و جریان ارگونومیک عملکردگرایی بر فرایند طراحی را نشان می‌دهد. او به کتاب‌هایی همچون آثار نویفرت ارجاع می‌دهد که در آن‌ها بر ویژگی‌های کمی بدن به جای کیفی تأکید شده است؛ آنچه توجه آموزش را معطوف به اعداد، به جای توجه به کلیت بدن و گوشت (در مضمون بخش قبل) می‌کند. او در مصاحبه با معماران حرفه‌ای نیز به این نتیجه می‌رسد معماران به نسخه‌های آنتروپومورفیک و ایستای بدن همچنان ارجاع می‌دهند و غالباً بدن‌های انسان‌ها به منزله «مردمی» که طراحی‌ها را اشغال می‌کنند یا اجتماعی از کاربران که قبلاً به دلیل عملکرد بنا در حین طراحی تعیین شده‌اند، منظور می‌شود: شواهد کمی از تصوّر بدن انسانی متمایز و متفاوت از نظر نژاد، جنسیت، یا آنچه از تصویر بدن سفیدپوست، توانا، و مردانه فاصله بگیرد، وجود دارد.^{۱۲۱}

محققان در دسته دیگری از پژوهش‌ها^{۱۲۲} که در مورد تغییرات تدریجی حضور انسان در فضا و پیوند آن با فضای معماری هستند، به تحوّل معنایی مفهوم فضای معماری متأثر از نظریه همدلی، روان‌شناسی ادراک، و نگاه پدیدارشناسی

تفسیر بدن	پارادایم زمینه	تعیّن بدن در معماری
انسان‌وارگی Anthropomorphism	دوره کلاسیک	بنا به‌مثابه بدن و بدن به‌مثابه عالم، نمود در کلیت و اجزای بنا، سبک یونیک، دوریک، کورنتین
بدن معنوی Spiritual Body	قرون وسطی	کمرنگ شدن بدن عینی، ارجاع به بدن مسیح در معماری کلیسا
انسان‌وارگی [اومانیزم] Anthropomorphism	دوره رنسانس	نمود عینی در پلان، نما و جزئیات بنا، نمود هندسی
بدن منبع هم‌احساسی Empathy	قرن هجدهم، تا اواخر قرن نوزدهم	حذف بدن عینی به منزله منبع زیبایی با تمرکز بر ادراک و فرایند فیزیولوژیک مغز، تفسیر زنده‌انگاران فرم
	قرن بیستم (مکتب گشتالت و باهوس)	پیوند روان‌شناسی و معماری، دینامیسم فرم، بیانگری بدن
بدن مدولار Modular	اوایل مدرنیسم	تحمیل سیستم اندازه‌گیری جدید در پلان، نما، مقطع، و سایر اجزای بنا
بدن ارگونومیک Ergonomic	مدرنیسم (فانکشنالیسم)	تدوین استانداردهای گرافیکی بدن‌هنجاری، و ضوابط ساخت و ساز مبتنی بر آن
بدن تکه‌تکه‌شده Fragmented	دوره پسامدرن	ظهور انیمیزم در معماری، توجه به استعارات بدن به جای خود بدن
فقدان بدن Absence of Body		ظهور بدن‌آگاهی و اهمیت به تجربه زیسته و بدنمندی در معماری، فسح دوگانه‌انگاری ذهن و بدن، درهم‌تنیدگی بدن و فضا، و معماری چندحسی
بدن پدیداری Phenomenal Body	پدیدارشناسی	

94. K. Frampton, *Studies in Tectonic Culture*, pp. 10-11.

۹۵. Lived body: هوسرل در زبان آلمانی دو مفهوم را برای بدن به کار می‌برد و بین آن‌ها تمایز قائل می‌شود: بدن فیزیکی *korper* که ساختاری فیزیکی از استخوان و ارگان‌هاست و بدن زیسته *leib* آنچه که ما در زندگی روزمره استفاده می‌کنیم.

۹۶. هیل، همان، ص ۲۶.

۹۷. مالگریو، همان، ص ۱۵۸.

۹۸. این واژه در منابع فارسی، علاوه بر گوشت، به جسم و وجود هم ترجمه شده است. برای توضیح این واژه لازم است گفته شود مرلپونتی گوشت را در مفهوم جسمانی آن به کار نمی‌برد و تعبیر هستی‌شناسانه‌ای از آن طرح می‌کند: آنچه در کتاب *مرئی و نامرئی*، به ضخامت میان مدرک و مدرک، بین بیننده و شیء نیز اشاره شده است (Merleau-Ponty, *The Visible and the Invisible*, p. 135).

۹۹. همان، ص ۱۶۰.

۱۰۰. اوا مهدلیکوا، «در جست‌وجوی تجربیات جدید بدن به‌واسطه فضا»، ص ۳۸.

۱۰۱. همان، ص ۴۰.

۱۰۲. نک:

John Dewey, *Art as*

Expression.

103. G. Teyssot, *Prosthetic Architecture: An Environment for the Techno-body*, p. 28.

جریان پر قدرت صنعتی شدن چارچوب‌های مکانیزه جدیدی را بر بدن تحمیل می‌کند و تبعات جدید همراه آن مؤثرتر از نظریه ایمپتی در اندیشه و عمل معماری اثر می‌گذارند؛ یعنی نگاه مکانیکی به بدن در دوران مدرن، از طریق ارگونومیست‌ها و افرادی همچون لوکوربوزیه در تبیین بدن مدولار، استانداردهایی را بر بدن فارغ از تفاوت‌های فردی، جنسیتی، و فرهنگی تحمیل می‌کند؛ آنچه نظریات پسامدرن را در واکنش به اصول جهانی و مطلق مدرنیسم با مدل‌های نظری واگرا به‌منزله تلاشی برای نمایش مفهوم‌سازی متنوع از بدن، به‌صورت بدن تکه‌تکه یا به تعبیر دیگر غایب بسط می‌دهد. در نگرش پدیدارشناسی اما تفسیر جدیدی از بدن زیسته و درهم‌تنیدگی بدن و فضا عرضه می‌شود و متفکران این عرصه در پیوند با نگرش‌های هم‌دوره خود می‌کوشند رابطه بدن با فناوری را درک کنند؛ با این نگاه در واقع ابزارها و بناها و هر آنچه خارج از بدن تاکنون تصور می‌شدند اکنون بخشی از بدن ما هستند. هرچند ظهور دیالوگ‌های مربوط به لزوم توجه مجدد به بدن در وحدت با ذهن مباحث جدیدی را در رابطه با جنبه‌های عملی و پدیدارشناختی باز می‌کند، ولی این بدان معنی نیست که ما الگوهای قبلی بدن را رها کرده‌ایم، بلکه به نظر می‌رسد بر روی آن‌ها ساخته‌ایم و بدن معاصر به یکباره عینی، معنوی، هندسی، مکانیکی، تکه‌تکه، پدیداری، و فناوری‌زده گردیده و به بدن «چندگانه» ای مبدل شده که ناگزیر در روش‌های بیان معماران نیز عینیت یافته است.

در پاسخ به سؤال دوم مقاله مبنی بر چگونگی تداوم نگاه آنترومورفیک می‌توان گفت در اکثر پارادایم‌های مورد بررسی از بدن ویتروپوسی تا بدن مدولار و ارگونومیک، بدن ایستا و فاقد حرکت همچون شیئی منجمد در لحظه تصویر شده است. به بیانی دیگر معماری ضمن نادیده‌گرفتن سیالیت بدن و ایجاد تصویری خشک و سخت از آن، به توانایی حرکت و تکمیل فرایند ادراک از طریق بدن بی‌توجه است؛ و شیء‌گونگی خود را

اشاره می‌کنند که هرچند «پیکر انسان» جای خود را به «حضور انسان» داده است، در تصورات رایج به فضا در مدارس معماری، انسان و نقش آن در فضا تغییر محسوسی نکرده و به‌ندرت از «پیکره ادراک‌کننده» فراتر رفته است.

پژوهش‌های مشابه همچون *بدن‌های متصور: معماران و ساخته‌هایشان از زندگی متأخر*، که حاوی تحلیلی جامعه‌شناسانه از چگونگی تصور معماران از بدن سالمند در هنگام طراحی است، پس از گذشت بیش از یک دهه از تحقیق ایمری نشان می‌دهد معماران تنوعی از نیازهای بدن را درک می‌کنند و حکایت از ظهور «بدن‌های چندگانه»^{۱۳۳} در روش‌های بیان معماران دارد.^{۱۳۴}

۸. سخن پایانی

همان‌طور که از مطالب این نوشتار برمی‌آید، پارادایم‌های غالب هر دوره تاریخی در تفسیر بدن و بسط نظریه‌های معماری از درک تصویر بدن به‌منزله الگوی مولد معماری اثرگذار بوده‌اند (جدول ۱). در پاسخ به سؤالات مقاله مبنی بر چگونگی تعیین بدن در معماری، می‌توان گفت بدن‌های متعددی متأثر از تفسیر انسان از حقیقت و بدن خود در طول تاریخ متولد شده‌اند که پارادایم‌های غالب آن در این مقاله بررسی شدند؛ در دوران کلاسیک بدن شیء یا ابژه‌ای با تناسب کامل و بی‌نقص تفسیر می‌شود که به مهم‌ترین دغدغه معماران در استفاده از هندسه و شکل‌گیری نظریه‌های تناسب منجر شده است؛ با تأکید بر بعد معنوی و حضور پررنگ کلیسا در قرون وسطی، حضور عینی بدن فیزیکی در معماری رنگ می‌بازد و با پیکره‌بندی دیگری در قالب بدن مقدس عینیت می‌یابد. متفکران دوره رنسانس بار دیگر با احیای اصول اومانیسم و الگوهای ایدئال بدن برای فهم معماری و جهان در چارچوب‌های هندسی تلاش می‌کنند. این موضوع توسط جریانات تجربه‌گرا و روان‌شناسی قرن هجدهم نقض، و با طرح موضوع ایمپتی، اهمیت حس و درک از طریق بدن در حوزه معماری طرح می‌شود، هرچند هم‌زمان و در ادامه،

۱۰۴. Body Image: این اصطلاح را شیلدر در ابتدای قرن بیستم استفاده کرد. در واقع بدن برای انسان تصویر بدنی معناداری است که در ذهن شکل می‌گیرد. این تصویر فقط محصول حس، بازنمایی، یا درک نیست، انتقالی از هر سه است که به فهم بدن یک شخص، متفاوت از آناتومی بدن او منجر می‌شود (نک: Bloomer and Moore, *ibid*) بعدها مرلوپونتی به فیزیونومی که جنبه بازنمایانه و بنیادی از «تصویر بدن» است اشاره می‌کند (هیل، همان، ص ۱۷۹).

۱۰۵. نک:

Merleau-Ponty, "The Intertwining – The Chiasm".

۱۰۶. هیل، همان، ص ۶۴

۱۰۷. Interweaving: در آخرین بخش کتاب *مرئی و نامرئی مرلوپونتی (The Intertwining-The Chiasm)* به کار رفته است و مثال ملموس آن تارپود پارچه است.

۱۰۸. مه‌دلیکوا، همان.

109. Crossing of body and world

110. D. Morris, *The Sense of Space*, p. 38.

۱۱۱. یوهانی پالاسما، *چشمان پوست*، ص ۲۱.

۱۱۲. همان، ص ۵۲.

۱۱۳. نک: منوچهر فروتن و دیگران، «شناخت مولفه پارالاکس و ریشه‌یابی آن در فلسفه استیون هال».

۱۱۴. تعریف تجربه زیسته (Lived Experience) به استناد Oxford reference

۱۱۵. نک:

J. Pallasmaa, *The Thinking Hand*.

در تقابل با تداوم و جریان زندگی تأیید می‌کند. بنابراین حضور انسان در بسیاری از تعاریف فضا به پیکره فیزیکی انسان محدود شده است و ابعاد وجودی انسان به منزله سازنده فضا و آنچه که می‌تواند معنای حقیقی به فضا ببخشد، حضور پرنگی ندارد. تحقیقات ایمری و پژوهش‌های مشابه اخیر نیز نشان می‌دهند روش‌های بیان معماری همچون ترسیم‌های مبتنی بر پرسپکتیو^{۱۳۵}، علاوه بر بصرمحوری با تصوّر نقطه ناظر ثابت و محیط ثابت، به‌نوعی تداوم نگاه آنترومورفیک و مؤید شیء‌گونگی بدن است؛ واقعیت و پویایی بدن از جمله چشم را نادیده می‌گیرد. ترسیمات سه‌بعدی همانند آگزونوتریک، مقیاسی خارج از مقیاس ادراکی بدن هستند که بنا همچون مجسمه و در مقیاس دید پرنده تصویر می‌شود.

از طرف دیگر، به نظر می‌رسد معماران همچنان با به‌کارگیری پارادایم‌های گذشته طراحی می‌کنند. در بسیاری از ترسیمات و بازنمایی‌های تصویری برای برقراری ارتباط با کارفرما انسان غایب است و این در عکاسی از برخی پروژه‌های در حال استفاده نیز عینیت می‌یابد؛ چراکه بدن مانعی بر درک خلوص معماری و قابل حذف از تصویر واقعیت تلقی می‌شود. در سایر مدارک نمایش‌دهنده معماری همچون مقطع یا نما نیز، که خود معلول تجرید واقعیت از طریق هندسه تشریحی است، بدن غالباً برای نمایش مقیاس، اندازه، یا پرکننده فضا همچون شیئی گرافیکی در کنار سایر اشیا نشان داده می‌شود تا در تعامل پیوسته با بنا؛ این وضعیت امروزه با پیش‌فرض‌های نرم‌افزاری، بی‌توجه به بستر فرهنگی و اجتماعی در ترسیمات دانشجویان معماری و معماران حرفه‌ای در سراسر دنیا نیز تشدید یافته است. در واقع بدنی که امروز در طراحی‌ها حضور دارد، بیشتر

یک پوسته یا خط بیرونی بدون ارتباط عمیق یا چیزی فراتر از بدن برای ایجاد معناست.

امروزه نیاز داریم مجدداً بدن را در بستر انسانی، فرهنگی، اجتماعی آن در معرض خوانش و فهم قرار دهیم. بدنی که صرفاً یک کالبد، اثره جسمانی در جهان، یا حامل آگاهی نیست، بلکه معنای وجودی انسان را شکل می‌دهد و بدون آن هیچ معنا و اندیشه‌ای در کار نخواهد بود. بدن را نمی‌توان صرفاً با برخورد‌های آیکون‌وار از حضور انسان در معماری بازنمایی کرد و همچون اثره منفعل و متأثر از فضا (به جای حضور فعالانه و سازنده) با صرفاً موجودیت بیولوژیکی ثابت ترسیم کرد یا آن را ظرف یا قالبی در نظر گرفت که انسانی را در درون خود جای دهد و بر موجودیت انسان تحمیل شود، برعکس بدن در رابطه پیوسته با جهان و در نتیجه فضا قرار دارد و راه را برای مواجهه و تعامل با جهان باز می‌کند؛ همان‌طور که مه‌دلیکوا به‌خوبی آن را تبیین می‌کند، از نظر او برای شناخت بدن راهی نداریم جز آنکه آن را یک کل واحد بدانیم، در مقام سوژه و اثره، هم آنکه درک می‌کند [مدرک] و هم آنچه درک می‌شود [مدرک]، تجربه کنیم.

برای دستیابی به این هدف، نقد پیوسته گفتمان‌هایی که در آموزش و حرفه، بدن را حذف می‌کنند یا بدن را همچون شیء فیزیکی تصوّر می‌کنند ضروری است. در این نوشته برای تبیین موضوع بدن در معماری از منظر پارادایم‌ها و نظریه‌پردازی‌های مختلف تلاش و مروری شد و امید است زمینه و دست‌مایه‌ای برای انجام پژوهش‌های توسعه‌ای و کاربردی بعدی در حوزه معماری بخصوص مرتبط با نقش بدن در طراحی معماری، تبیین کاربردی، و تدوین اصول طراحانه آن باشد.

پالاسما، یوهانی، *چشمان پوست، معماری و ادراکات حسی*، ترجمه رامین قدس، تهران: پرهام نقش، ۱۳۹۳.

منابع و مآخذ

آرنه‌ایم، رودلف، *هنر و ادراک بصری، روان‌شناسی چشم خلاق*، ترجمه مجید اخگر، تهران: سمت، ۱۳۸۶.

فروتن، منوچهر، و سیامک پناهی و حسن ابراهیمی اصل. «شناخت مؤلفه پارالاکس و ریشه‌یابی آن در فلسفه استیون هال»، در *مجله باغ نظر*، ش ۵۰ (مرداد ۱۳۹۶)، ص ۶۵-۷۴.

مالگریو، هری فرانسیس. *مغز معمار، علوم اعصاب خلاقیت و معماری*، ترجمه کریم مردمی و سیما ابراهیمی، تهران: هنر معماری قرن، ۱۳۹۵.

مهذلیکوا، اوا. «در جست‌وجوی تجربیات جدید بدن به‌واسطه فضا: نسبت میان سوژه و فضا»، ترجمه مهرداد پارسا، در *مجله اطلاعات حکمت و معرفت*، دوره ۱۰، ش ۶ (شهریور ۱۳۹۴)، ص ۳۸-۴۱.

نصر، سیدحسین. *دین و نظام طبیعت*، ترجمه محمدحسن فغفوری، تهران: حکمت، ۱۳۸۴.

نورمحمدی، سوسن. «جایگاه انسان در تحول معنای فضای معماری در قرن نوزدهم و بیستم»، در *صفه*، ش ۵۳ (تابستان ۱۳۹۰)، ص ۲۱۰-۱۹۷.

هیمل، جانانان. *مرلویوتی برای معماران*، ترجمه گلناز صالح کریمی، تهران: کتاب فکر نو، ۱۳۹۶.

Bloomer, K & C. Moore. *Body, Memory and Architecture*, Newhaven: Yale University Press, 1977.

Bordo, Susan. *The Flight to Objectivity: Essays on Cartesianism and Culture*, New York: Stat university of New York press, 1987.

Buse, Christinab & S.J. Nettleton & D. Martin & J. Twigg. "Imagined Bodies: Architects and Their Constructions of Later Life", in *Ageing & Society*, Cambridge University Press, 2017, pp. 1435-1457

De Solà-morales, Ignasi. "Absent Bodies", in Cynthia C. Davidson (ed.), *Anybody*, Cambridge, Massachusetts: MIT Press, 1997, pp. 18-24.

Dewey, John. *Art as Expression*, New York: Minton, Balch & Co, 1934.

Feuerstein, Marcia. "Body and Building inside the Bauhaus's Darker Side, on Oskar Schlemmer", in *Body and Building: Essays on the Changing Relation of Body and Architecture*, The MIT Press, 2002, pp. 226-236.

Frampton, Kenneth. *Studies in Tectonic Culture*, Cambridge, Massachusetts: MIT Press, 1995.

Franck, Karen A. & R. Bianca Lepori. *Architecture from the Inside out: from the Body, the Senses, the Site and the Community*, Academy Press, 2007.

Franscari, Marco. "A Tradition of Architectural Figures: A Search for Vita Beata", in *Body and Building*, 2002, pp. 258-267.

_____. *The Body and Architecture in the Drawings of Carlo Scarpa, Vol 14, Anthropology and Aesthetics*, Published in association with the Peabody Museum of Archaeology and Ethnology, Harvard University, 1987.

Hajamaideen, Faris. *Body, Soul, and Architecture: A Study of the Premodern Islamic and Western Traditions*, Doctoral thesis in

خبازی کناری، مهدی و صفا سبطی. «بدنمندی در پدیدارشناسی هوسرل، مرلویوتی و لویناس»، در *مجله حکمت و فلسفه*، دوره ۱۲، ش ۳ (پاییز ۱۳۹۵)، ص ۷۵-۹۸.

رامین، فرح و راضیه شفیعی و حسین حسینی امین. «رابطه نفس و بدن از منظر دکارت و مرلویوتی»، در *فصلنامه نقد و نظر*، ش ۹۱ (پاییز ۱۳۹۷)، ص ۱۰۸-۱۳۱.

شکری، محمد. «هوسرل، مرلویوتی و مفهوم تن»، در *مجله حکمت و فلسفه*، ش ۲ (تابستان ۱۳۹۱)، ص ۴۱-۵۶.

صابری نجف‌آبادی، ملیحه. «بررسی تحلیلی تطوّر مفهوم نفس از افلاطون تا ملاصدرا»، در *مجله تأملات فلسفی*، ش ۱ (بهار ۱۳۸۸)، ص ۱۲۵-۱۰۲.

لو بروتون، داوید. *جامعه‌شناسی بدن*، ترجمه ناصر فکوهی، تهران: نشر ثالث، ۱۳۹۶.

کاپلستون، فردریک چارلز. *تاریخ فلسفه*، جلد ۸، ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.

philosophy, The University of Adelaide, 2014

Hamraie, Aimi. "Universal Design as a New Materialist Research Practice", in *Disability Studies Quarterly*, 2012

Hight, Christopher. *Architectural Principles in the Age of Cybernetics*, Psychology Press, 2008

Himmelblau, Coop. *Die Faszination der Stadt, The Power of the City*, Georg Büchner, Darmstadt, 1968.

Horn, Marilyn J. & Lois M. Gurel. *The Second Skin: An Interdisciplinary Study of Clothing*, Boston: Houghton Miffl in Company, 1981

Imrie, Rob. "Architects' Conception of the Human Body", in *Environment and planning D: Society and Space*, Vol. 21, Issue 1, 2003, pp. 47-65.

Lambert, Leopold. "A Subversive Approach to the Ideal Normalized Body", in *The Funambulist*, 2015. URL 1

_____. "The Modernist Ideology of a Normative Body", in *The Funambulist*, 2011. URL 2

Le Corbusier. *The Modulor*, Reprinted, Germany: Birkhäuser, 2004.

Lefebvre, Henri. *The Production of Space*, London: Wiley-Blackwell, 1991.

Mallgrave, Harry Francis. *Embodiment and Architecture*, Routledge, 2013.

Merleau-Ponty, Maurice. "The Intertwining – The Chiasm", in *The Visible and the Invisible*, translated by Alphonso Lingis, Northwestern University Press, 1968, pp. 130-155.

_____. *The Visible and the Invisible*, Northwestern University Press, 1968.

۱۱۶. نک:

Idem, *The Eyes of the Skin*.
117. M. Rakatansky, "The Gestic Body of Architecture", p. 71.

۱۱۸. نک:

Marco Franscari, "A Tradition of Architectural Figures".

119. Léon Krier

120. Carlo Scarpa

121. Rob Imrie, *ibid*, p. 58

۱۲۲. سوسن نورمحمدی، «جایگاه

انسان در تحول معنای فضای معماری

در قرن نوزدهم و بیستم»، ص ۲۰۸.

123. Multiple Body

124. C. Buse, et al, "Imagined

Bodies: Architects and Their

Constructions of Later Life",

p. 1439.

۱۲۵. پرسپکتیو برونولسکی یک تضاد

آشکار با طبیعت ادراک است چون [بدن]

ناظر را در فضا و زمان منجمد می‌بیند

Tom Porter, *The Architect's Eye*,

(p. 17

Morris, David. *The Sense of Space*, State University of New York Press, 2013.

Pallasmaa, Juhani. *The Eyes of the Skin: Architecture and the Senses*, Academy Press, 2005.

———. *The Thinking Hand: Existential and Embodied Wisdom in Architecture*, Wiley, 2009.

Pérez-Gómez, Alberto & Stephen Parcell. *Chora1: Intervals in the Philosophy of Architecture*, McGill-Queen's University Press, 1994.

Porter, Tom. *The Architect's Eye: Visualization and Depiction of Space in Architecture*, London: E & FN Spon, 1997.

Rakatansky, Mark. "The Gestic Body of Architecture", in *Journal of Philosophy and the Visual Arts*, London, 1993, pp.70-79.

Rykwert, Joseph. *The Dancing Column: On Order in Architecture*, The MIT Press, 1998.

Synnott, Anthony. *The Body Social*, Routledge, 1993.

Teyssot, Georges. *Prosthetic Architecture: An Environment for the Techno-body*, Unbekannter Einband, 2004.

Tschumi, Bernard. *Architecture and Disjunction*, Cambridge, 1994.

Van Herck, K. & L. De Caeter. "Het Lichaam van de

Architectuur: van Antropomorfisme tot Ergonomie", in *Dat Is Architectuur: Sleutelteksten uit de Twintigste Eeuw*, Rotterdam, 2004, pp.736-754

Vesely, Dalibor. "The Architectonics of Embodiment", in *Body and Building*, Massachusetts Institute of Technology, 2002, pp. 28-43.

Vidler, Anthony. "The Building in Pain: The Body and Architecture in Postmodern Culture", in *AA Files*, No. 19, 1990, pp. 3-10.

———. *The Architectural Uncanny: Essays in the Modern Unhomely*, Cambridge, Massachusetts: MIT Press, 1992.

Von Meiss, Pierre. *Elements of Architecture, from Form to Place + Tectonics*, EPFL Press, 2013.

Von Simson, Otto Georg. *The Gothic Cathedral*, Princeton University Press, 1988.

Zumthor, Peter & Mari Lending. *A Feeling of History*, Verlag Scheidegger and Spiess, 2018.

URL1:<https://thefunambulist.net/architectural-projects/architectural-theories-a-subversive-approach-to-the-ideal-normalized-body>

URL2:<https://thefunambulist.net/architectural-projects/architectural-theories-the-modernist-ideology-of-a-normative-body>